

چو سعی شغل و عمل نداری تراست لازم ضرور مردن
 ز مردم بی تلاش و کوشش چو راست گویم چه دور مردن
 شود ز سعی و عمل بگیتی برای هر شخص نام حاصل
 بغیر کوشش که می تواند ز چرخ گردنده کام حاصل
 چو قرص خورشید سعی باید که تا شود صبح و شام حاصل
 هلال سازد ز سعی و گردش بشهر ماه تمام حاصل
 چو آسیا بسته است گردون همیشه رزق و تلاش با هم
 بریده تیغ زمانه ناف تلاش هستی و آتش با هم
 بیج کار آشنا نگشتی تو هیچ ~~کاره~~ چه کار داری
 خیر ز سعی و عمل نداری تو بد عمل بد شعار داری
 بکسیه غیر چشم دوزی نه ننگ داری نه عار داری
 به ننگ ناداریت نمردی ایساق پای دار داری
 تمام عمر ای دنی نشاید زنان مردم صلا گرفتن
 دانات است اینکه گشته عادت ترا برسم گدا گرفتن
 بکوش در کار دین و دنیا که سود گردد زیان ز کوشش
 سزا است گر فی المثل بگویم زمین شود آسمان ز کوشش
 کجا رسیدند ای برادر تمام اهل جهان ز کوشش
 بچشم عبرت نظر کن آخر که گشته عالم چسان ز کوشش
 چنانکه کوشند خالق عالم چرا تو ای یخبر نکوشی
 کجا شد ایوای ننگ و غیرت که از همه بیشتر نکوشی

از این و آن برتری نمودن همیشه باشد قرار غیرت
 به تبیلی چند صبر کردن چنین نباشد شمار غیرت
 کجا رسائید کار جاپان بین زمانی بکار غیرت
 بکوشش از زنده گی نداری یقین بود ننگ و عار غیرت
 بکوش ای بار دوش هستی آیس است افسرده زنده گانی
 نه کسب و کاری نه ننگ و عاری بدست این مرده زنده گانی
 کجا کس از یسق و دنائت بکارها برتری نماید
 چو نقش پا پایمال گردد دنی چوفکری سری نماید
 بعلم و عرفان توان نمودن اگر کسی برتری نماید
 که برتری بی کمال و دانش بدیده ها سر سری نماید
 بکوش در کار علم و عرفان که برتر ازین و آن برائی
 بکار تعلیم کن ترقی که بر سر آسمان برائی
 دلم و دلت بکار و کوشش اگر بدالم سری نداری
 بچشم مرده سبک نمائی به پیس کس لگری نداری
 بس است داری اگر کمال چه شد که سیم وزری نداری
 چو با کمال است آدینیت دگر چه نقص از خری نداری
 نه مال باشد نه جاه باشد چو علم و عرفان کمال مردم
 که مال بی معرفت نماید بچشم بینش و مال مردم
 بکوش اهل وطن دمامد چگونه حرف وطن بخوانی
 چه شد که این ماجرا پیاپی بحاقه انجمن بخوانی

به بحر شعر آشنا نباشی اگر روان این سخن نخوانی
شکر مقابل بهیچ صوت بشر شیرین من نخوانی
بگلشن کابل بر از گل هزار بابل نوا سراید
ولی چو مستغنی سختور بدلر بائی کججا براید

یادی از فضلالی غزنوی

بقلم شهزاده
احمد علیخان درانی

(در عهد سلطان محمود بین الدوله)

قافیه طرازان دربار غزنوی

(۳)

در ذکر مراجهت سلطان ار فتح سومنات میگوید : —

| | |
|---------------------------------|---------------------------------|
| امین ملت محمود شاه بادل شاد | بفال نیک دگر روی سوی خانه نهاد |
| بتان شکسته و تخته ها فکنده ز پا | حصارهای قوی بر کشاده لاد به لاد |
| ز بسکه رنج سفر بر تن شریف نهاد | همی ندانم کان تن تست یا فولاد |
| بسومنات شد امسال سومنات بکند | درین مراد به پیوده منزلی هشتاد |

در مدح سلطان محمود میگوید : —

برآمد نیلگون ابری ز روی نیلگون دریا

چو روی عاشقان گردان چو طبع بیدلان شیدا
بباریدو زهم بکست و گردان گشت بر گردون
چو پیلان برا گنده میان آبگون صحرا
تو گفتی آسمان دریاست از سبزی و بر رویش
بپرواز اندر آور دست نا که بچکان عنقا

همی رفت از برکردون گهی تاری گهی روشن
 وزو که آسمان پیدا و که خورشید نا پیدا
 بسان چندن سوهان زده بر لوح پیروزه
 بکاردار عبیر بیخته بر صفحه مینا
 چو دودین آتشی کابش برو اندر زنی نا گه
 چو چشم بیدلی کز دیدن دلبر شود شمالا
 هوای روشن از رنگش تغیر گشت و شد تیره
 چو جان کافری گشته به تیغ خسرو والا
 وله :-

چوسیر گشت سر نرگس غنوده ز خواب گل کبود فرو خفت در پرده آب
 چوسرخ گل بسراندر کشید سبز ردا فرو کشید رخ ارغوان کبود نقاب
 مگردرخت شکوفه گناه آدم (ع) کرد که همچو آدم (ع) عریان همیشود زینتاب
 برآمد از سر کوهسارها طلالیه ابر چو مویهای حواصل که بر کشتی بطناب
 وله :-

برگرفت از روی دریا ابر پروردین سفر ز آسمان بر بوستان بارید صرا و اید تر
 که ز روی آسمان اندر کشید پیروزه لوح که بروی آفتاب اندر کشد سیمین سپر
 هر کجا باغیست بر شد بانگک سرغان از درخت

هر کجا کوهیست بر شد بانگک کیکان از کمر
 سوسن سیمین وقایه برگرفت از پیش رو نرگس مشکین عصابه برگرفت از گرد سر
 وله :-

سپیده دم که هوا بر دریده پرده شب بر آمد از سر کوه روز بار دای قصب

چنان سیاه شبی اندکی سپیده برو چو زنگی که بخنده کشاده باشد لب
وله :-

آن آمدن ایر گسته نگر امروز کوئی ز کلتگان پراکنده قطاریست
فرخی در اواخر سلطنت سلطان مسعود در سنه ۴۲۹ هـ وفات یافت .
بهرامی سرخسی - اسمش استاد ابوالحسن علی و بومش سرخس هرات
(افغانستان) است صاحب مجمع الفصحای این را معاصر امیر ناصر الدین سبکتگین
مینویسد (۱) اما عوفی او را از شعرای سلطان محمود می شمارد - در علم عروض
وفن قافیه مهارتی تمام داشت (۲) و تصانیفی چندی از خود بیادگار مانده
است - مثل عنایت العروضین ، خجسته نامه (۳) و کنز القافیه و غیره -
نمونه کلام :-

| | |
|------------------------------|----------------------------|
| نگار من آن چون قر بر سنور | نه مانی چون کرد صوت نه آذر |
| دو خدش بسان دو ماه منقش | دو زلفش بسان دو مار معبر |
| نه دیدی نه بینی چورو و چوقدش | نگاری بکشمیر و سروی بکشمیر |

وله :-

| | |
|-------------------------|---------------------------|
| مامر دو بتا گل دو رنگیم | بنگر بچه خواهرت صفت کرد |
| یک نیمه آن توئی بسرخی | وین نیمه دگر منم چنین زرد |

(۱) از معاصرین ناصر الدین سبکتگین بود ، (مجمع الفصحای جلد ۱ صفحه ۱۸۳)
اما سنه وفات امیر سبکتگین ۳۸۷ است و تاریخ وفات بهرامی ۵۰۰ میباشد یعنی یکصد و
سیزده سال بعد از مرگ سبکتگین ازینجا معلوم شد که صاحب مجمع الفصحای سهو نموده
و قول عوفی که او را معاصر سلطان محمود بنین الدوله میگردید صحیح است .

(۲) عوفی جلد دوم صفحه ۵۵ و ۵۶ .

(۳) در علم عروض بی نظیر است (عوفی جلد دوم) .

چرامی در سنه ۵۰۰ هجری وفات یافت .

امیر بزرگ جمهر قاتنی - اسمش قسیم بن ابراهیم بن منصور است - مداح

سلطان محمود یمن الدوله و بسیار صاحب ثروت بود . در فارسی و عربی (۱)
طبع موزونی داشت . نمونه کلام :-

رأيتك تبني بسوء الصنيع . نساء جبالاً فسوى عليك

و تغسل قبل الضيوف الیدین . كأنك تغسل منهم یدیکاً (۲)

در صفت پسته :-

آن پسته سر حکشاده را بین آورده بدست بر بصد ناز

چونانکه دهان ماهی خرد آنکه ز تشنگی کند باز

بزمان سلطان مسعود در خاک غزنی وفات یافت .

بدائی (۳) - اسمش محمد بن محمود - وطنش خطه بلخ (افغانستان)

و مدوحش سلطان محمود یمن الدوله است اشعارش نایاب است يك كتاب موسوم
به « پند نامه (۴) نوشیروان » را در وزن تقارب نوشته .

نمونه از پند نامه نوشیروان :-

سپاس از خداوند چرخ بلند که دردل ننگجد ازو چون و چند

نگارنده گنبد کوز پشت نمائنده راه نرم و درشت

متوری - اسمش ابو سعید احمد بن محمد و بوش خاك محرقد است مداح

سلطان محمود یمن الدوله بود .

(۱) اشعار عربی پیش را امام ابو العصور ثعلبی در « تیسمة الدهر » انتخاب نموده است .

(۲) عرفی جلد ۱ صفحه ۳۳ طبع لیدن هالیند .

(۳) صاحب سخن و سخنوران او را بدیع بلخی میگویند که اینهم ترین قیاس مینماید .

(۴) این کتاب کمیاب است

مثنوی صنعت تلون را اختصار داده است خورشیدی شرحش را نوشته
کنزالترايب نام نهاد . (۱)
نمونه کلام : -

بسکی دریا پدید آمد زمین از مشک و آب از زر

معلق موج زریش باوج اندر کشیده سر

غضائری رازی . (۲) اسمش ابویزید محمد بن علی است متوطن ری (۳)
بود و عوفی و صاحب مجمع الفصحا و خزانه عامره او را از فضلالی عراق می نویسد
چون پدرش کاسه گر بود لهذا تخلص خود را به نسبت ~~کسب~~ پدر غضائری
گذاشت (۴) نخست بهاؤالدوله دیلمی را تا چهارده سال مدح نمود . هر سال
يك قصیده غرا بمدح سلطان محمود بن الدوله فرستادی و صله هزار دینار گرفتی
آخر بوفات بهاؤالدوله بغزنی آمده داخل بارگاه سلطانی شد و مکر نهایی
بسیار دید . بعضی تذکره نویسان ، رقابتش را با عنصری گفته اند ، بتعریف
ایاز رباعی گفته از حضور سلطان دو هزار درم صله گرفت و در شکرانه
شاهنشاه سلطان محمود به قصیده لامیه تاهفتاد و هفت بیت پرداخت .

اگر کمال بجاه اندر است و جاه بمال مرا بین که بینی جمال را بکمال

(۱) حدائق السحر تصنیف رشید وطواط صفحه ۱۱

(۲) مرآة الحیال صفحه ۲۲ تاریخ ایوانقاسم فرشته جلد ۱ تذکره دولتشاه سمرقندی

صفحه ۴۳ خزانه عامره صفحه ۳۶۱ .. عوفی جلد ۲ صفحه ۵۹ طبع هالیند مجمع الفصحا

جلد ۱ صفحه ۳۶۸ .

(۳) بعضی از سرود نیز نوشته اند .

(۴) الغضارة مولدة لانها من حرف وفضا العرب من خشب غضائری (منورها لغة از علامه

جلال الدین سیوطی) .

مرا دو بیت فرمود شهر یار جهان بران صنوبر عنبر عذار مشکین خال
 دوبدره زرد بفرستاد هر هزار تمام بر غم حاسد و (۱) تیمار بدسگال نکال . الخ
 درین قصیده باز بمدح ایاز پرداخت و سلطان سرور گردیده دامنش را
 از صله چهارده هزار درم مملو نمود . عنصری ازین انتقاد و تعرض بهم برآمده
 در همین ردیف و قوافی يك قصیده غزای گفت و غضایری باز در همین زمینه
 جوابش نوشت ، میگویند آتش رقابت بحدی رسید که روزی عنصری تمام
 دیوانش را شست و بر باد داد (۲) و اکنون از اشعارش بجز چند قصاید
 در مدح سلطان محمود اشعار پراکنده که در تذکره ها دیده میشود دیگر
 اثری نمانده - در تشبیب تاریکی و لطف غزل را نمایان دارد .
 چنانچه در يك قصیده سلطان میگوید .

نمونه کلام : -

با همه کیتی عدو يك تبر با وان تو بس نی غلط کردم چه حاجت تبر پیکان تو بس
 وانکه کاندر نوردند آسمان چون ناله آسمان جا و دان از سقف ایوان تو بس
 دولت باقی چه گفت این عمر نا انجام را گفت رای اوبگاه درد در مان تو بس
 در شعر مثال خوب میگوید چنانچه : -

(۱) اشاره به عنصریست که با وی میگویند رقابت داشت .

(۲) مجمع الفصحا صفحه ۳۶۸ طبع ایران ، خزانه عامره صفحه ۳۶۳ طبع هند ،
 آتشکده آذر صفحه ۲۲۰ طبع بهائی اما از اخلاق يك چنین فاضلی و ملك الشعرای
 سلطان بعید می نماید که مرتکب چنین کار شده باشد ، رفتیکه سلطان عادل باغضائری
 نوازشات بیکران هم داشت ، و درین هم جای اسکار نیست که عنصری از غضائری پایه
 بلندی داشت و در علم و فضلی نیز پیشتر بود باز چرا دیوان او را بشوید ؟

سیاه انگشت چون روز جدائی میان آتشی چون داغ همیران
سیاه اخگر میان آتش سرخ چو چشم دزد مند از دور تایان
وله : -

چو برق از میغ بد رخشد تو پنداری یکی زنگی
ز خر گاهی بخر گاهی دواند پاره اخگر
وزان اخگر بسوزد دستش از گرمی و پینایی
وزان آسیب بخروشد روانی بگند آذر

غضاثری در سنه ۴۲۶ هـ به اوایل عهد سلطان مسعود و فات یافت .
عسجدی هروی - اسمش حکیم ابو نظر عبدلعزیز بن منصور عوفی (۱)
ارخاک مرو و صاحب مجمع الفصحاح در عنوان همراه اسم مروزی « القزوی » را
بی سند نوشته (۲) اما بقول دولت‌شاه سمرقندی « ولد و وطن این ادیب فاضل
خطه مردم خیز هرات (۳) (افغانستان) است . صاحب آتشکده را از
شاگردان عنصری (۴) و صاحب مجمع الفصحاح از اقران حکیم عنصری و
حکیم فرخی و حکیم فردوسی و سایر شعرای دربار سلطان محمود غزنوی «
می نگارد (۵) از شعرای مشهور و بلند پایه غزنه و از مشاهیر دربار سلطان
محمود بود - اگرچه کلامش مقبول عوام گشت ولی الآن دیوان شعرش از

- (۱) اباب الا اباب محمد عوفی جلد ۲ صفحه ۵۰ طبع ها ایند .
(۲) مجمع الفصحاح جلد ۱ صفحه ۳۴۰ طبع ایران .
(۳) تذکره دولت‌شاه سمرقندی صفحه ۴۷ طبع پدین ها ایند .
(۴) آتشکده آذر صفحه ۱۳۶ طبع بمبئی .
(۵) مجمع الفصحاح جلد ۱ صفحه ۳۴۰ طبع ایران .

صراحت بسیار نا پیدا است . در کلام خود روش استادانه و پختگی تمام دارد -
بلندی و سلاست در نظمش توأم است .

نمونه کلام

در تهنیت فتح سومنات و مدح سلطان محمود میگوید :-

تا شاه خمروان سفر سوانسات کرد کردار خویش را علم معجزات کرد
آثار روشن ملک گذشته را نزدیک بخردان همه از مشکلات کرد
بزدود ز اهل کفر جهان را بر اهل دین شکر و دعای خویشان از واجبات کرد
محمود شهر یار کریم آنکه ملک را بنیاد بر بجا هد و بر مکر مات کرد
شطرنج ملک باخت ملک با هزار شاه هر شاه را باغب دگر شاه مات کرد . الخ
وله :-

به بخشش کف او ساعتی و فانکند اگر ستاره درم گردد و فلک ضراب
وله :-

باران قطره قطره همی بارم ابر وار هر روز خیره خیره ازین چشم سیل وار
زان قطره قطره باران شده خجل زان خیره خیره خیره دل من ز هجر یار . الخ
وله :-

صبح است و صبا مشک فشان میگذرد در یاب که از کوی فلان میگذرد
برخیز چه خدی که جهان میگذرد بوئی بستان که کاروان میگذرد
وله :-

از شراب مدام و لاف مشرب توبه وز عشق بتان سیم غیب توبه
در دل هوس شراب و بر لب توبه زین توبه نادرست یارب توبه

این حکیم فاضل و شاعر کامل بدوران سلطان مسعود در سنه ۴۲۲ جان بجان آفرین سپرد .

اسدی (۱) اسمش حکیم ابو نصیر احمد بن منصور و نسبتش بملوک عجم میرسد - مولدش طوس خراسان است .

استاد فردوسی بود و خواهرش را نیز بمقد نکاح خود در آورد نخست در عراق و آذر بایجان بدر بارملوک بویه و آل زیار مداحی کرد باز در مصاحبین ابودلف کرکری حاکم آران داخل و بفرمایش و زیرش گرشاسب (۲) نامه را بنام ابودلف در سنه ۴۵۸ هـ به انجام رسانید - چنانچه خود میگوید .

بمن گفت فردوسی پاک مغز بداد است داد سخنهایی نغز

به شاهنامه گیتی بیاراست است و زان نام نام نکو خواست است

توهم شهری اورا و هم پیشه چو او در سخن چابک اندیشه ای

ازان همزمان نامه پاستان به نظم آرد خرم یکی داستان

باز در بارگاه خزینه تاعرصه دراز سلطان محمود را مداحی نمود ، قصائد گفت

و نوازشها دید لغت فارسی را از همه اول او تدوین کرده است که موسوم

به فرهنگ اسدی طوسی (۳) است و برای هر کله اشعار اساتذده را بطور

استشهاد می آورد - گویند فردوسی وقت رحلت خود اسدی را جهت تکمیل شاهنامه

توصیه کرد و او در « احوال تسلط عرب بر عجم » در دوروز چهار هزار بیت

(۱) پسرش علی بن احمد نیز اسدی تخلص داشت از همینجاست که اکثر تذکره

نویسان بین هر دو امتیاز نکرده هر دو را یکی دانسته در تذکار خود سهو میکنند .

(۲) این مثنوی کیاب بخط خود اسدی در کتابخانه شاه « وشیایا » موجود است

بعضی این مثنوی را از فردوسی انگاشته بتاهنامه اخاق دادند .

(۳) این کتاب در سنه ۱۸۹۲ میلادی بمقام کوشنگ بصره رسیده

گفت (۱) در کلامش رنگینی با سنگینی آمیخته است . در پیرانه سری دل جوانی دارد ذکر باغ و بهار - حسن و شراب و شاهد و ساقی را طول میدهد و لطف می اندوزد در تشبیه مناظرات را تمهید نموده گریزی نمی زند - در مناظرات « لیل و نهار » « ارض و سما » « صرب و عجم » « نیزه و کمان » « کبر و مسلمان » او بدنیای شعر ندرت دارند .

نمونه کلام :-

در گرشا سب نامه قلم و روانی 'ها گردش را یاد میدهد .

| | |
|-------------------------------|-------------------------------|
| ز کردار گرشا سب اندر جهان | یکی نامه بد یاد کار از جهان |
| ز فرهنگ و نیرنگ و داد و ست | ز خوبی و زشتی و شادی و غم |
| ز رستم همی چون نکه خواهی شنود | گمانی که چون او بمردی نبود |
| گر از رزم گرشا سب یاد آیدت | همه کار رستم به یاد آیدت |
| همی رستم آن بد که دیو نژند | ببر دش به ابرو بدر یا فکند |
| ستوه شد ز هو مان بگریز گران | زدش دشتبانی بما زند ران |
| ز بون گردش اسپند یار دلیر | به کشتیش آورد سهراب زیر |
| سپهدار گرشا سب تا زنده بود | نه گردش ز بون کس نه افکند |
| به شاهنامه فردوسی 'نغز گوی' | چو از پیش گویند گان برد گوی' |
| بسی یاد رزم یسلان کرده بود | و زین در سخن یاد ناورده بود |
| نهالی بد این رسته هم زان درخت | شده خشک و بی بار و پژمرده سخت |

(۱) صاحب آتشکده مینویسد « این سخن در نظر فقیر خالی از عرابت و تعذیبست چه در دوروز نتوان نوشت » (آتشکده اقلیم طوس - صفحه ۸۹ طبع بمبائی) مانیز این را از يك انسانه پیش نمیدانیم زیرا که فردوسی بعد ختم شاهنامه زنده بود و باز که در عراق رفته مثنوی « یوسف و زلیخارا » را نوشت پس شاهنامه را چرا ناتمام می گذاشت ؟

من ابدون ز طبعم بهار آوردم مرا این شاخ را نو بهار آوردم
 بیاد هنر گل کفانم بر او ز ابر سخن در فشانم بر او
 سرا شده دهقان موبد نژاد ز گفت دگر موبدان کرد یاد
 اسد طوسی در عهد سلطان مسعود در سنه ۴۲۵ هـ وفات یافت . (باقی دارد)



آقای سرور ^{بقلم} گویا بهزاد و نگارستان هرات

(۲)

آثار بهزاد : -

با آنکه استاد کمال الدین بهزاد در یک محل بایک روح آزاد و خاطر آرام
 مقیم نبوده و چندین بار از هرات به تبریز و از تبریز به اصفهان و غیره مسافرت
 نموده در انقلابات و شورشهای داخلی گاهی ضمیمه لشکر کشیدها و گاهی ملتمز
 رکاب سلطان بوده است و بهم رفته مرا گاهی که فرصتی جسته از وقت استفاده
 نموده آثار گرانبهای از خود بیادگار گذاشته است آرام ترین و درخشانده ترین
 روزهای زندگانی این مصور زبردست هرات همان ایام است که در عهد سلطان
 حسین بایقرا بایک خاطر آرام در شهر هرات میزیست از یکطرف سرپرستی ریاست
 کتابخانه سلطنتی را مینمود و از سوی دیگر اداره اکادمی صنایع نظریه هرات
 را که از مساعی و فعالیت خود بروی کار آورده بود بوجه احسن نموده و خود
 نیز بایک شعور و غلیانی که در سر داشت درین راه ، ظریف و نفیس سیلابه روح
 بر ورق رانده زیباترین و قشنگ ترین یادگرهای ابد مدتی برای شهر و وطن

خویش باقی گذاشت چنانچه پروفیسور مارتین میگوید : جای بسیار تأسف است که بهزاد طرز واسلوبی را که در نقاشی های درو دیوار قصر سلطان هرات بکار برده بود بعد ها تعقیب نکرد ورنه هیچکدام از استادان ایتالیائی در تزئین و نقاشی قصر واتیکان روم حتی رفایل و به نوزو گوزولی بقدر نقاشیهای قصر سلطان هرات که از طرف استاد بهزاد بعمل آمد در فن دیکوریشن (تزئین) هنر نشان نداده اند . پس آثار قلمی و میناتور های بهزاد که تمام موزهای عالم و کتابخانه های سلطنتی شرق و غرب بدان ها غنی و توانگر است قسمت مهم آن محصول زنده گانی حوزه زندگی بخش هرات است . زیرا مرقعات و کتاب هاییکه نقش بهزاد را بخود دیده اند حتماً صنعت خوش نویسی خطاطان هرات از قبیل سلطان علی و سلطان محمد خندان و محمد ابن عطار با آنها همراه و توأم بوده است علاوه برین محکم ترین دلیل و قوی ترین برهانی که برای اثبات نظریه خود در دست داریم همانا تاریخ های تصویر و محل ارتسام آن است که در پایان مرقعات خطی و گوشه لوح های ، صوره منقوشه آن عهد مر قوم است مثلاً ،ها بون تپه ، قصر نمکدان ، کاخ مری ، قصر لاجورد ، برج فیروزه ، باغ بهشت ، چهل ستون و غیره . مرقعات فوق تماماً در موزیم افغانستان که از کتابخانه سلطنتی امیر حبیب الله خان و نائب السلطنه مرحوم و غیره فراهم شده بود موجود ولی متأسفانه که در اثر شورش و اغتشاش خاندان سوز چند ماهه داخلی تماماً بر باد و تلف گردید علاوه بران آثار ذیل نیز یادگار شهکارهای بهزاد و محصول نقاشیهای آنوقتیه هرات در موزه کابل موجود بود .

(۱) سلمان و ابسال . مولانا جامی که از طرف سلطان علی خوشنویس استنساخ و نقاشی های آن بدست خود استاد بهزاد با میناتورهای متن و زرنگارهای حواشی کتاب صورت گرفته است چون استاد مذکور با حضرت مولانا جامی

دوستی و رابطه تمامی داشت بنابراین در این اثر نفیس شاعر ، بطور دلخواه اظهار هنر نموده و یاد کارآ محضرتش سپرده است .

(۳) صرفعات یا بهارستان بهزاد که مجالس سلطان هرات را بصورت های گوناگون و مینا نورهای قشنگ ترسیم نموده و از آن گنجینه گرانبهره چهل صریح آن که یکطرف آن کارهای نفیس بهزاد و طرف دیگر آن صنعت خطاطی و خوش نویسی خطاطان معروف آنهمه را شامل بود در جمله کتابهای مرحومی نایب السلطنه موجود و اخیراً بدست موسیو فوشه فرانسوی آمده یاد کارآ بموزیم لوپاریس هدیه نمود .

باقی آثار بهزاد را تماماً صاحب کتاب سر آمدان هنر در مجموعه خود قید نموده است چون کتاب مذکور از نقطه نظر صنعت شناسان قیمت بسزاداشته علاوه بر آن در دست رس عامه قرار نگرفته است بنابراین تمام آثار ذیل را که منسوب به حضرت استاد بهزاد از روی تحقیقات و تفحصات خویش میداند از انجا نقل مینمائیم :

نخستین آثار بدیده بهزاد صورت های کتاب سفر نامه تیمور میباشد که بخط شرف الدین یزدی برشته تحریر کشیده شده است . این کتاب ظریف در تاریخ ۱۴۵۳ میلادی انجام یافته است . بعضی از مورخین را عقیده بر آنست که این کتاب برای مرزا ابراهیم سلطان نوشته شده است و برخی از تاریخ نگاران را ظن قوی بر آن است که این کتاب همان کتاب اکبر نامه میباشد که مال کتابخانه شاهی هایون پسر بابر شاه مغول بود و از طرف سلطان علی استساخ شده و بهزاد نیز نقش و تذهیبش کرده است .

این کتاب در ۱۵۳۰ میلادی از طرف لشکر گجرات به یغما رفته بعد

از طرف سلطان اکبر گرفته شده و در ۱۵۵۶ بواسطه نادر شاه ایران رفته و بدست سلاله قاجار رسیده است . در حاشیه کتاب مهرها نشان میدهند که این کتاب از کتابخانه دولتی رآمده و مدت مدید در کتابخانه مغل هندی مانده و بالاخره بدست سلاله قاجار رسیده است . درخصوص قیمت این اثر نادر متخصصین فرنگ می نویسند که باقیمت ترین کتابهای دنیا بوده است .

يك اثر دیگر بهزاد بنام باغ بهشت هرات بسیار لایق تمجید است و بخصوص سرستون ها که با ترتیب استلاکت کشیده و حاشیه ای که در دور گنبد کشیده سزاوار همه گونه تعریف و تحسین است . بهزاد در معماری نیز مهارت داشته چنانکه قدرت خود را در این فن مینا توپیکه باسم مسجد سمرقند کشیده بخرج داده است . برای شناختن طرز معماری در زمان وی این اثر نمونه خوبی میتواند بود . دیگر بعضی نقشهای آجر و مرمر و کاشی تصویر کرده که یگان یگان سزاوار مدح و تحسین است . يك جلد کتاب خمسه امیر خسرو دهلوی که در ۱۴۹۶ نوشته شده دارای ۳۳ مینا نور میباشد که از کارهای بهزاد است . و نیز در شهر نیویورک در نوزده متر پول يك جلد بوستان سعدی هست که مینا نورهای آن نیز از کارهای بهزاد است . در موزه برتس لندن و در استانبول در سرای یلد نیز از آثاره بدیعه بهزاد موجود است چنانکه درین اواخر در استانبول از هناك بيك عضو وزارت اوقاف کتابچه بنام آثار بهزاد در زبان فرانسه نوشته و شرحی درین خصوص داده است تصویر ضحاک یکی از شهرکارهای بهزاد شمرده میشود . در واقع لونه ضحاک به تماشا کنندگان تاثیر فوق العاده میبخشد مثل این است که تماشا کنندگان را بانتهام نیاکان خود که آغشته خون شهسپر ظلم و استبداد او بوده اند تهیج و تشویق میکند در تاریخ ۱۵۳۷ یک نفر

کاظم نام از آثار بدیعه صنعتکاران معروف مرفعی جمع آوری کرده و به شاه ظهاسب تقدیم نموده و این تصویر ضحاک نیز در میان آنها بوده است. قدیم ترین و معروف ترین اثر بهزاد مرقع تاریخ نیمور است که در ۱۴۶۷ به اتمام پیوسته است این مرقع دارای صفحه ها میباشد که هر دو طرف آنها نقش و طلاء کاری شده و هیچ نوشته ندارد. این آثار بدیعه نمونه خوبی است برای شناختن اسب‌داد فطری بهزاد.

استاد مذکور در اکثر آثار اید زنده خود تمام صحنه‌ها را با تصویر پر کرده و جای خیلی کمی برای نوشته خالی گذاشته است. کار دستی بهزاد غیر از اینها صورت های يك نسخه از بوستان سعدی است. که در ۱۴۸۷ نوشته شده و در موره قاهره مصر موجود است ولی بدیخته از اوراق این اثر بدیع قدری ناقص است. در کتابخانه ملی برلن نیز ۳۳ پارچه از مینا توره‌های نگارخانه بهزاد موجود است و این مینا توره‌ها در يك نسخه دیوان امیر خسرو که در ۱۴۹۶ نوشته شده کشیده است و بعید نیست که چند پارچه از آنها کار دستی خود بهزاد باشد. یکی از شاهکارهای بهزاد تصویر شخص سلطان حسین مهرا می‌باشد که این تصویر وقتی در جزو کولکسیون مارتین بوده است. و صورت يك شهزاده که در حال اسارت نقاشی شده است نیز از کارهای بهزاد میباشد. يك نسخه بسیار قشنگی که در ۱۵۱۱ در شهر هرات برای کتابخانه سلطان حسین یاقرا که شش سال پیش از انجام یافتن همان کتاب در ۱۵۰۴ وفات یافته است نسخ شده است که حالا در کتابخانه موزه برتس‌لندن موجود است. برای تمام کردن يك چنین کتاب نفیس اغلب سالهای دراز لازم میشود. این نسخه خطی که از آن سخن می‌گویم در ۱۴۷۵ از طرف محمد ابن عطار استنساخ

و بهزاد نیز با صورت های چینی پیرا به اش بسته است. قیمت و اهمیت این به همین جهت است که صورت های او از شهکاری های استاد بهزاد است بعقیده مارتین در میان این صورت ها درویش های رقص کتده و مجلس پذیرائی خسرو ارشیرین و ولادت مجنون و منظره بهار ، و تصویر مردی که طوطی بهز رنگ در دست دارد از جمله شهکار های بهزاد میباشد .

بهزاد بطرز و ترتیب صنعتکار های فرنگ کار میکرد و باندازه آنها در کارهای خود دقت و سعی بخرج میداده است . یکی از بهترین نقشنگ ترین صورت های که هیچ نقاش چینی اثر بدیعی بوجود نیاورده لوحه میباشد که منظره روح فزای بهار را نشان میدهد . این تصویر فصل بهار بر تو آفتاب و یک زندگانی خرم و یک روشنائی تند را بما الهام میکند که این دور نمای قشنگ و این منظره دلکش فقط منحصر بسر زمین آریا است در واقع هیچوقت چنین جلوه طبیعت در ممالک فرنگ و حتی در ایتالیا نیز مشاهده نمیشود لوحه که پذیرائی شیرین را نشان میدهد بی شبهه از یک پرده نقاشی دیواری ما خود و ملهم میباشد زیرا زمینه تصویر بسیار وسیع بوده نظر ربائی رنگهای شدید حیرت آور نیز خیلی بزرگ است با وجود این در جزئیات آن بعضی چیز های حیرت بخش دیده میشود مانند طارمی های چوبی که با وجود آن نازک کاریهای دور بینی نقشهای آنها از همدیگر فرق دارد کار آخر بهزاد که در مورد بطر سبورک موجود است درجه احساسات و افکار قوه متکره او را بخوبی نشان میدهد . در این میناتور ها قصه ایلی و مجنون را تصویر کرده است و در واقع در نقش کردن این میناتور ها و در نشان دادن طبایع مختلف حیوانات قوه جذبات عشق اظهار خارقه نموده است که در یکی از این تصاویر شکل مجنون را بطور واضح کشیده

مثل اینکه يك عاشق دلسوخته سالهاست كه پی مشوقه خود گردیده و بعد از طی راهی خطرناك بوصول محبوبه خود رسیده سر محنت دیده خود را در روی زانوی دلدادۀ خود گذاشته و چشمان حسرت کشیده خود را به جمال كعبۀ آمال خود دوخته است . دريكطرف شتریکه از قیود امور زندگانی و از مبارزه جانبازی میدان عشق آزادانه از آتش فراق سوخته و نه از جام مـقـی بخش وصال سرمست شده باطبیعت حیوانی خود لایقیدانه مشغول خوردن خار است . و باز در اطراف لیلی و مجنون سایر حیوانات از قبیل غزال و خرگوش و شغال و غیره هر یکی در حال طبیعی خود مشغول چربیدن و دویدن هستند . در نصف دیگر آن كه بايك نهر جدا میشود حیوانات درنده از قبیل شیر و ببر و پلنگ و غیره مشغول خوردن و خواب میباشند . بهزاد در واقع در کشیدن و ترتیب دادن این مینا تورها بقدر نقاشی های امروزی فرنگ ابراز هنر نموده و نقاشی را از خیالات واهی بطرف حقیقت هدایت کرده است چنانكه در ایران و هند وستان چندین بار تصویر لیلی و مجنون را کشیده اند و در اکثر آنها حیوانات اهلی را با حیوانات درنده در یکجا نشان داده اند بدیهی است كه این مسئله را غیر از اضرافات شاعرانه اسم دیگر نمیتوان داد زیرا كه پلنگ هیچوقت نمیتواند این نكته را خیال بكند كه لیلی و مجنون يكدیگر را از تنه دل دوست میدارند و نباید بایشان دست زند و یا برای خاطر ایشان بره و آهوی را كه پیش چشم او خوابیده اند راحت و سلام بگذارد تا نشۀ لیلی و مجنون بهم نخورد . ولی ذكوات بهزاد این مسئله فاض را بطوری حل کرده است كه هم از اسلوب قدما دوری نوزیده و هم قسمی بطرف مجدد برداشته است چنانكه حیوانات درنده و وحشی را بايك نهر از حیوانات اهلی تفریق کرده است .

انتهی

يك صفحه از حیات توماس ادیسون

مخترع و عالم معروف

بقلم آقای لطیف

امریکا

بمناسبت فوت او :

اخیراً تلگرافات بیسیم خارجی خبر فوت توماس ادیسون مخترع و عالم مشهور امریکائی را اشاعه کرده ، تمام محافل علمی دنیا و بلکه بسی افراد ملل گیتی را ازین خبر متأسف نمود ادیسون مرد و بفقدان خویش دنیای علم و اختراع را یتیم گذاشت .

دنیای پیر خیلی از مشاهیر و توانمندی را که بیک وسیله شهرت و نبوغ پیدا کرده اند دیده و در آینده هم خواهد دید ، ولی نظیری چون ادیسون را کمتر تاریخ زمانه نشان داده توانسته و ما در ایام چون او نابغه و ژنی را در آتیه نیز کمتر خواهد پرورید بسیاری از مشاهیر و مامداران را صحایف تاریخ بمالشان میدهد که از پهلوی افنا و اهدام هموعان خود شهرت و نامی حاصل کرده و بیری مجد و افتخار خویش را بر روی کله منارهای جنس بشر برافراشته اند ، اما آنهاست که فقط حیات را خدمت کردن بنوع خویش دانسته و زندگانی خود را وقف سعادت و رفاه و اعتلای بشریت نموده اند در صحنه پهناور گیتی خیلی کم بوجود آمده و بر روی ورق سیاه تاریخ که مملو از سفاکی ها و خونریزی ها ، قتل و قتل‌ال‌هسای عمومی در راه منافع و مطامع شخصی است در آن نقطه های سفید بسیار کم دیده می شود .

هرگاه از گذشته ها صرف نظر کرده و تنها تاریخ قرون معاصر را ورق بزنیم بخیلی از اینگونه اشخاص رمیخواهیم ، که یا از راه علم و اختراع یا قوت و جاه طلبی شهرت و نبوغ حاصل کرده اند ، منتها چطوری که نمیتوان قوت و شاندار قایدین اوایل اسلام را که دردنیای تاریک مثل ستاره درخشانی تابیده و در پرتو آنها عالم روشن شد با وحشت ها و قتال و آهدام های چنگیز و اتیلا طرف مقایسه قرار داد همچنان نمیتوانیم برای مخترع گاز زهر دار و چراغ برق يك اندازه قیمت قابل شویم .

توماس ادیسون بین علما و مخترعین قرن معاصر بمشابه چراغی بوده که در روشنائی آن اختراعات و علوم دیگران نوری نداشته و بقدریکه از خدمات و ثمره افکار وی دنیای انسانیت فایده برداشت از مخترعین دیگر بآن پایه استفاده نبرد . یکی از بزرگان میگوید : « ایام صحیف اعمال شما است در آن بهترین کار نامه های خود را بیاد کار گذارید ، ادیسون در صحیفه ایام چنان آمده ها و یادگار های جهان قیمتی گذاشت که در نسل های گذشته کمتر نظیر داشته و نسل معاصر و آینده آنها را به تمجید و احترام یاد خواهد کرد و برای اینکه حرف ما بمبالغه تعبیر نشود مثال کوچکی میآریم :

در اواخر وقتی که بکتبچه های ثبت اختراعات او رسیده گی کردند تعداد آنها به بچصد جلد بالغ شده و هر جلدی قریباً دارای هزار صحیفه بود که از روی این مثال کوچک اهمیت این عبقری بزرگ و قیمت خدمات مهم و بزرگش را برای جامعه بشر میتوان درک کرد .

ادیسون در مدت حیات خویش گاهی راحت نکرده و به آسایش و تنعم آشنا نشد ، بلکه بگفته خودش فقط راحت را در کار یافته و در حقیقت بهمان علت

فعالیت همیشه گی در اواخر حیاتش علیل و ناتوان شده و زودتر نسبت به پدر و اجدادش رخت از دنیا بست زیرا میگویند متوسط عمر پدر و اجداد ادیسون بین ۹۴ و ۹۶ سال بود . و از روی آن ادیسون کوئی بعمر طبیعی خود نرسید . موانع و مشکلاتی که برای اینگونه اشخاص غالباً پیش می شود و مخصوصاً ادیسون در بدانت حیات خویش خیلی بآن دچار شده چند برای برانداختن قوی دل ترین اشخاص کافی بود معینا در عزم و متانت و تحمل و برده باری ادیسون ادنا سکتته وارد نتوانسته و بگفته یکی از مشاهیر که میگوید : علم خزینه است که کلید آن عمل میباشد و به تپشه علم و عمل تمام سدها و موانعی که در جلو آمال و آرزو هایش واقع می شد دور میکرد و سیر تدریجی خویش را جانب شهرت و ارتقا ادامه میداد .

هر چند خانه ناتوان من قدر آن نیست که تمام تاریخ حیات این مرد بزرگ و مخترع قرن نوزده و بیست را طوریکه لازم است شرح داده بتواند معینا برای اینکه هموطنان و مخصوصاً آنها تیکه ازین شخص کمتر اطلاعات دارند از فقدان وی بسوگواری دیگران شرکتی داشته باشند مختصراً تاریخچه حیات وی از روی ناخندی که در دست است نگاشته می شود :-

توماس الوادیسون در ۱۱ فوریه سال ۱۸۴۷ بدنیآ آمده پدرش کارگر بایک و مادرش قب از اینکه شوهر نماید سمت آموزگاری در یکی از مدارس داشت . ادیسون دوره طفولیت را تمام در دامان مادر طی کرده و از آنجا کسب فیوضات نمود ، زیرا ادیسون در کدام دارالمعلوم و او نیورسپته و حتی مدرسه ابتداییه تحصیل نکرد ، و فارغ التحصیل کدام جامعه علمی هم نیست ، بلکه از آغوش مادر یکسر بیدان عمل داخل شده و تنها استعداد سرشار و ذکاوت طبیعی او بطرف عام و اختراعات محیرالمقولی که چشم دانشمندان بزرگ را

هیرالد را نیز که در مطبعه شخصیش چاپ میگرد و پسانها شهرت و رواج زیادی بین مسافریان یافته بود نیز در همین مدت کارش در قطار آهن نشر نموده و حتی یکوقتی روزنامه نیوس لندن نیز از آن تعریف و تهریظ نمود . اما در نتیجه حادثه احتراق ، جریده و مطبعه و لابراتوار کوچکش بکلی از بین رفته و پس از مدتی که جریده انتقادی دیگری در پورت هیرون نشر کرد ، در آنهم پیشرفت نصیصش نشده و در نتیجه حادثه دیگری برای ابد از جریده نگاری دست کشیده و داخل تلگراف خانه شد و برای اولین دفعه قانون مورس Morse را که عبارت از صحیح نوشتن و ثبت آوازهها بود یاد گرفت . اما چون درین وظیفه اش نیز دست از تشعات و مطالعات خود نکشیده و غالب اوقات خود را بمطالعه کتب صرف میکرد ، در مدتی دوام نکرده و از آنجا طرد شده و یکسره به استاسیون میشیگان رفت و داخل کار شد . مهذا پس از کم مدتی از آنجا هم طرد شده به لویزفیل و از آنجا به اندیانا پولیس و بالاخر در پورت هیرون مستقر گردید .

در سنه ۱۸۶۴ که ادیسون در تلگراف خانه « مفسس » مشغول کار بود ب فکر اختراعی که بتوان چند خبر را در يك سیم و در آن واحد توسط آله دوبلیکس مخابره نمود افتاده و وقتی مفکوره خویش را بمدرش شرح داد ، مدیر خنده بلندی نموده اظهار داشت : فرزندم تو دیوانه هستی !

ادیسون بعد از این حادثه ازین دفتر نیز طرد شده و بدون شغل و عمل ماند اما چون در حیات کم خویش به بسیار پیش آمدهای مایوس کن دیگری نیز مصادف و دست و گریبان شده و بایرده باری تمام تحمل کرده بود ازین حادثه نیز مایوس نشده و پس از مدتی به نیویورک مسافرت کرد و در آنجا در شرکت موسوم به « گولدان ستوک » مستخدم گردید . روزی ماشین اوتومانیکی که اسعار بورصه

را ثبت مینماید خراب شده و ادیسون در ظرف چند ساعتی مجدداً آنرا اصلاح و درست کرد .

مدیر شرکت ازین استعداد عجیب و مقدرت فنی او خیلی متعجب شده و بلا فاصله ۱۲۰۰ پوند معاش سالیانه برایش مقرر کرد .

ادیسون از پول این عایدی جدیدش بعضی اسباب های ساخت قارا دای را خریده و باین وسیله يك دنیا معلومات جدیدی در قاطبش پهن شد .

ازین به بعد ستاره طالع ادیسون بصعود شروع کرده و سحاب تاریک فقر و احتیاج از بالای سرش یکطرف شد و دوده نا کابیهای متوازش گذشت ، چنانچه بعد از مدت قلبی درد و شرکت بزرگ بمحقق کزافی مهندس برق مقرر شده و اولین اختراعات خویش را نیز بالای این شرکت ها فروخت . ازین به بعد وظایف و مشاغلی خیلی زیاد شده و کثرت کار و علاقه و میل او را بشغاش از اینجا میتوان یافت که در سنه ۱۸۷۳ موقعیکه عروسی کرده و بازوجه و مدعویتش از کلیسا بطرف خانه بازگشتند برای چند دقیقه از توجه و مدعویتش اجازت خواسته و داخل لابراتوارش شد ، اما در آنجا بصرف تجارب خویش گردیده و فراموش کرد که درین روز اردوج کرده است چنانچه موقع صرف جاست رسیده و بعد از آن موقع صرف شام شد و بالاخر در نصف شب بسراغ او رفته در لابراتوارش یافتند که بکارش متهمک بوده و همه را فراموش کرده بود .

در سنه ۱۸۷۶ ادیسون لابراتوار منلو پارک را تاسیس کرده و در سنه ۱۸۷۸ از یونیون کالج باخذ درجه دکتری در فلسفه موفق گردید و در همین سن دولت فرانسه نیز نشان (لژیون دونور) برایش فرستادند .

واقعاً ادیسون هنر طویلیکه عاشق کار بود و نیز هر چیزی بیشتر حریز موفقیت

در اعمالش را دوست داشت همان اندازه در طول حیات ۸۴ ساله اش توانست که دنیای علم و اختراع و مدنیت را بقدم ها پیش ببرد ، چنانچه ربع اخیر قرن نوزدهم را اگر زمان مخترعات و مستکشفات و پیشرفت صنایع بشماریم شاید نام ادیسون يك صفحه علیحده و مجال تری در طبیعت رجال این عصر و عصرهای آینده تشکیل بدهد ، و برای تأیید ادعای ما تنها همین کفایت می نماید که ادیسون در (٦٢) سال حیات خویش از ١٤ تا ١٦ ساعت را در لابراتوارش به تجربه و عمل در راه خدمت انسانیت گذشتانده و از دستگاه دماغش آلاتی بیرون آورد که چشم زمانه ندیده و فکر قاصر بشر کمتر در پی آن میرسید ، در سنه ١٩٠٤ عدد اختراعاتی را که ثبت کرده بود به (٦٠٠) رسیده و در سنه ١٩٢٠ بهزار واصل شد و تا آخر روز حیاتش به (١٠٧٨) فقره اختراع موفق شده بود که معظم ترین آنها عبارت از اینهاست .

فونوگراف که در سنه ١٨٧٧ اختراع کرد .

چراغ برق که در سنه ١٨٧٩ اختراع نمود .

دینامو و اولین تراموای برقی که در سنه ١٨٨٠ الی ١٨٢٠ اختراع کرد .

الضای اولین استاسون رقی مری که در سنه ١٨٨٣ .

تلگراف بی سیم که بین قطارهای آهن در حالت رفتار و بین قطارها و استاسیون ها در سنه ١٨٨١ الی سنه ١٨٨٧ اختراع نمود . و همچنان اختراع سینمای ناطق ، اصلاح دیکاردهای گراموفون ، میکرافون ، تیلفون ، اتوماتیک و غیره که از رجسته ترین مخترعاتش میباشد ، اما مافی اختراعات او در اینجا که حائس ندارد و بایستی در اطراف آنها مقاله ها نوشت ، بالاخر ادیسون مرد و از فندان وی دنیای علوم و فنون یتیم و بی مری ماند .



توماس آوا ادیسون پدر مخترعین

يك ضرب المثل فرانسوی است كه ميگويد ، علوم و وطن ندارد بواقعي همچنانيكه علوم و وطن ندارد علما و مخترعين نيز مختص يك ملت نبوده و چون فوائد شان تمام مجامع بشري بلا استثنا ميرسد از فقدان آنها تمام ملل عالم متاثر و متأثر ميگردند چنانچه غالباً انديشه خاصيكه از خبر مرض اديسون مضطرب شده و از مرگش متاثر گرديدند با او بكدام رابطه دوستي يا آشنائي و خویشاوندی مربوطه نبوده و تنها خدمات شادار و عظمت شخصي او بود كه دوستان و طرفداراني برپيش پيدا کرده و مرگش امريكائي هاني بلكه تمام ملل عالم را محزون و متاثر ساخت - لطيفي .



قلم آقای غلام جیلانی خان
اعظمی

از مشاهیر تاریخی رجال وطن

سلطان غیاث الدین غوری

(٢)

مملکت این سلطان عادل غرباً شامل تمام ولایت خراسان حاليه و سيستان و جنوباً بلوچستان و شرقاً تمام ممالک سند و پنجاب الی دهلی و نواحی آن بود و از جهت شمال ولایات مرو بلخ و طخارستان و بدخشان الی کوه های پامیر و چترال بود که اساساً تا اواسط دوره حکومتش تمام این خاک وسیع در تحت شهنشاهیت خود وی مستقیماً اداره و احکامات بهمال و مامورین دولتی داده میشد سپس که کارنامه ها و خدمات شایان تقدیر از اعلی حضرت شهاب الدین برادر کوچک خود مشاهده نمود بصورت سلطنت مستقلة بلوچستان و سند و پنجاب را بوی واگذار شده غالباً رسیده کی بمهات داخلیه و وطن را هم تحت استشاره و عملیات وی قرار می داد ! گرچه در اثر تجاوزات حکام ماورالنهر ~~پنجاب~~

اعلیحضرت شهاب الدین غوری مجبور شد که بداخله خاک آنها ناخته و مملکت های خیوه و بخارا را تصرف نماید ولی محض همت بلند دوباره آنرا بحکام خود آنجا گذاشته تنها بگرفتن باج و خراجی قناعت می ورزید . سلطان شهاب الدین غوری و قطب الدین ایبک غلام وی که هر دو از تربیه شدگان دربار و حضور این پادشاه بزرگ بودند حقیقتاً در موقعیکه زمام اداره سلطنت بآنها مفوض گردید هر کدام بنوبه خود داد لیاقت و کفایت را داده و کارنامه های درخشانی از خود بیادگار گذاشتند .
خاندان سلاطین غور .

خاندان سلاطین غور از طائفه سوری افغان است و سوری ها بین اقوام افغانی يك سوانح با افغانخاری دارند ؛ چه غالباً در محاربات رشادت ها و غیرت شایان تقدیری بروز داده و شاهان و ناموران بزرگی ازین خانواده افغانی بوجود آمده است که ممتاز ترین آنها اعلیحضرت غیاث الدین و شهاب الدین و شیرشاه پادشاه معروف سوری است .

اجداد غیاث الدین غوری از زمانه های قبل از اسلام ریاست اقوام افغانی غور و جبال فیروزه را دارا بودند و در هر موقع سلاطین سابق بکمک و امداد آنها محتاج شده است مخصوصاً شمشیر و فتوحاتی که این خانواده رشید در عهد شاهان اسلام و غزنوی ها ابراز نموده اند آخراً همین مجاهدات سبب ارتقا و شهرت آنها گردید .

(باقی دارد)

بقلم آقای میر غلام محمد خان

افغانستان و نگاه‌های بتاریخ آن

(۵)

سکا ستین (سیستان و فراه)

سکا ستین یا سیستان ولایتی است در جهت غرب افغانستان که شمالاً بولایت آریانه و جنوباً بولایت گدروسیا (بلوچستان) شرقاً بولایت غرچ و غورو اراکوسیا (قندهار) و غرباً بولایت قهستان و کویر لوت مملکت فارس محدود و متصل است . دریای اینی مندر (رود هلمند) که از جهت غربی کوه‌های پیمان بنان کرده و تا قلب سیستان می‌دود ، یگانه رودی است که حیات اهالی را ضمانت مینماید ، هلمند مستعد کشتی رانی بوده و در عهد اصطخری بین بست و زرنج کشتی‌ها حرکت می‌نمود . رود های هاروت و فراه خاش و هلمند دو پارچه یا باطلاق تشکیل می‌دهند :- هامون فراه (محل ریختن دورود اولی) هامون سواران (محل ریختن دورود دیگر) محوطه واقعه بین این دو دریاچه معروف به (نی زار) است و نی انبوهی دارد ، در مواقع کثرت آب دریاچه‌ها بهم متصل میشوند و اگر احیاناً آب زیاد تر گردد تمام جلگه هامون غرق آب میشود ، اما این اتفاق کمتر می‌افتد .

جغرافیا نویسان قرن دهم از دریاچه هامون که اعراب آنرا بحیره زره میگفتند و در نزد نویسنده گمان کلاسیک به *Aria Polus* معروف است ، اسم می‌برند و طول او را (۳۲) فرسخ و عرضش را از ۴ تا ۸ فرسخ مینویسند ، دریاچه مذکور یکی خشکیده است . تشکیل کود وزره را اهالی قطعاً بخاطر ندارند .

چون وضعیت سیستان بسته به کثرت و بافت آب بوده لهذا مملکت غالباً دوچار تغییرات بزرگی میشد، اکثرآ خرابیهای عمرانات سیستان بواسطه طغیان آبها پیش شده و همین جهت است که سیاحتین مغرب میگویند آنقدر خرابه شهرها و قصیه ها که در بعض اراضی آنجا است متناسباً بدیگر جا نظیر ندارد، سیویار تولد از قول کمپون سرحدی انگلیز که در سال ۱۸۸۵ در امتداد سیر رود خانه هلمند از خواجه علی تا هامون سیاحتی کرده اند، می نویسد تمام محوطه بین لندی و قلعه فتح ملو از خرابه های قلاع و قرأ و آثار قنوت قدیمه می باشد.

در يك منزلی بالای شهر زرنج قلعه از وره اسلام سدی بوده که از هلمند نهرها باو کشیده بودند، این بند بنام پهلوان افسانه سیستان (رستم) موسوم بود، ولی امیر تیمور گورکان و شاه رخ یاد شاه هرات بند رستم را خراب کردند. صفحات شمال شرقی سیستان (قراء جاها، دارای بهترین مراتع او بشمار یرفت. و جهات جنوب شرقی او (گرم - بر) زمیند او، اش گویند از حاصل چیزین و ادیهای افغانسان شره پس بقول کرتز در بیج يك از ولایات افغانستان مانند گرم سیر از هوا و درجه های اندکی صد ندیده، و بیولو با تعجب از حاصل خیزی و وفور آب آنجا سخن میراند.

وزش باد های گرم در سیستان و طوفانهای ریگی او، با اندازه اسباب زحمت میشد، که اهالی مجبور شدند برای حفظ اراضی مرز و عمده از هجوم ریگها، حصارهای چوبین احداث کنند. از طرفی باد های تند مساعدت میشود اسباب های مادی دایر گردد. درو بهر طرفه سیستان با آب و هوای گرم خود ولایت حاصلی خیزی بشمار می آید.

سیستان قدیم چنانیکه در همین حدود او گفتیم بمراتب از سیستان حایه وسیع تر بوده و این اسم به تمام اراضی واقع در مصب هلمند رود اطلاق میشد . مستر بیلوسیستان را در جهت شرق شامل منابع دریا های ترنگ و ارغسان و سلسله کوه توبه و در ضرب سلسله کوه نه بناران و دشت تا امید متصل می شناسد در جهت جنوب سلسله کوه خواجه عمران و دشت بلوچستان را نشان میدهد ، باین حساب ولایت قندهار حایه را نیز جزو سیستان می شمارد ، و این تعیین او مطابق به تقسیمات یونانی هاست که سیستان را بدو حصه تقسیم کرده يك حصه را درنگیانه و دیگرش را اراکوسیا مینامیدند . چنانیکه فاسی هاسیستان و زابلستان میخواندند ، سرحدان شمالی سیستان بدین تقی آشکارا نمیشود جز اینک تقریباً خطی که شرقاً از جنوب ولایت اسفند زکرنه و بجانب جنوب صفحات قائمات غرباً میرود ، سیستان از ولایت آریه متصل میسازد .

با کد حال در قرون وسطی نیز ، ستون و بهتر از صفحاتی بوده که امروزه بنام سیستان مشهور و بین فغانه رود و سیستان ، و باستانی صفحات ارغنداب که جزء اراکوسیا یا سایر سیستان است ، و تذکر همان ولایت سیستان را تشکیل میداده نام قدیم سیستان که تیره یونانیان او شاه شهر ذرننگ ذرنگیانه و درنگیانه نامیده ، در این زمان نمریز میگفته و ساسانیها سیستان خواندند که امریب آن ، حوضه در قرون وسطی اعلی سیستان شکرزی شکرزائی ، موسم بودید بازد سیستان ، بوضع حفری و تائیرات مخرب آب و هوایك حال نمائنده و دایم نابل بحر و صوب کوه سمر ، و آنچه مینماید اینهاستند : — ذرننگ (زرنج) فراد ، پشون ، نسته ، جوبن ، طاق ، قلعه فتح ، رود بار ، شکوه ، نص ، کاد ، ناهان .

اما شهر زرنج قدیمترین شهرهای سیستان است که درست عین رود هلند بنا ، و بقول مورخین اسم اسکاتی ها نخست روی او گذاشته شده ، نویسنده گان کلاسیک اورا بنام ذرنک شناخته ، و آباد کرده پهلوان افسانه ملی سیستان رستم میدانند . یونانیان این شهر را درنک نامیدند و اعراب زرنج خواندند . شهر زرنج نه تنها در دوره قبل الاسلام دارای عظمت مقام بوده ، بلکه در قرون وسطی نیز عمده ترین شهرهای سیستان بحساب میرفت . شاهان صفاری سیستان به ترقی و تعمیر روز افزون زرنج پرداخته کافی السائق اورا بپایه تختی سیستان گزیدند . خرابه های شهر زرنج را اکنون بین ناد علی وقریه زاهدان جهان آباد میتوان یافت . شهر فراه حالیه در ساحل یسار و جنوب فراه رود واقع است ، در قرن دهم مسیحی بقول بارتولد شهر در هر دو طرف ساحل رود خانه آباد بود ، و بقول فریه خرابه های جنوب رود خانه در دره کوه که بفاصله نیم ساعت از شهر افتاده قدیمترین شهری است که بعدتی قبل از حمله اسکندر مقدونی معمور و آبادان گردیده است . شهر حالیه که به نمونه هرات آباد گردیده مراتب از آن کوچکتر ، و امروز سوای دیوارها و خاک ریزهای محیط شهر ، آثاری ازو باقی نمانده است .

برجسته ترین خرابه های بلاد قدیمه سیستان از حیث عظمت ، خرابه های شهر پشاوران در شمال نزار است که یادی از مجدد و جلال گذشته او میدهد . از جمله آثار جالب توجه هم قلعه طاق است در یک منزلی شهر زرنج ، که کونولی Konolly سیاح قرن نوزده ازو ذکر میکنند ، در قرن دهم میلادی طاق شهر کوچکی ، و در قرن یازده قلعه مستحکمی بود که سلطان محمود غزنوی در سال ۱۰۰۳ ع بازگشت زیاد اورا اشغال نمود ، طاق درانوف : محاط بهفت بارو

و خندق عمیقی بود که بقول بارتولد عبور ازان بواسطهٔ پل متحرکی میسر میشد .
 بست یکی از شهرهای بزرگ سیستان و در زمانهٔ مدینت اسلامیة معمور و
 آبادان بود ، از باغهای او شمس الدین سامی تعریف میکند و او را منشأ علمای
 بزرگ و متبحری می شمارد ، یا قوت خرابه های آن را به عظمت ستایش میکند ،
 حالیا نیز قلعهٔ مخروبهٔ بست بیننده را با تعجب بحیرت می اندازد .

ناد علی ورود بار قرائی پیش نمائند و امروز اهمیت مدنی را مالک نمیباشند .
 هکذا جوین در نزدیکی لاش در عهد خود از بلاد عمدهٔ بحساب رفته ، منشأ علما
 و رجال مدبری بود ، جوین حالیه دیگر ازان اعتسافی که داشت سقوط کرده
 و جزء فراه بشمار میرود . بلاد عمدهٔ امروزه سیدتان در سمت یسار هلمند سکوه
 و نصر آباد هستند که موخرالذکر مرکز حکومت سیستان فارس و اول الذکر
 حکم قریه دارد .

شعبهٔ اسکائی یک شاخه از آریین های افغانستان است که بعد از هجرت
 از بین انهرین سیحون و جیحون در آریانه ، بسیستان سرانیز شده و نام خود را
 روی وطن جدید شان گذاشته سکا ستن خواندند و ما درینموضوع اشاره
 در مقالهٔ آریانه نمودیم . اما در کدام تاریخ اسکائی ها بسیستان داخل شدند
 معین نمیشود ، بطوریکه مسیو بار تولد میگوید اطلاعات اولیه راجع به اسکائی ها
 ظاهراً بقرن هفتم قبل از میلاد منتهی میشود . اسکائی ها که در کتیبه های
 دارا بسم ساکارا او کها یاد شده اند و آنها را مورخین ساکا اسکیت و اسکیت
 و سک میخوانند ، نه تنها در کیب حماسه افغانستان تاثیر نفوذ نموده ، بلکه
 در حماسه های همسایهٔ غربی خود مملکت فارس نیز مدخلیت تامی داشته اند
 و مشهورترین این داستانها قطعه پهلوان معروف سیستان رستم است که با جوانان

زابل و کابل حمله های تورانیان را از آریین های افغانستان و فارس دفاع نموده است .
بعد از قرن هفتم قبل المیلاد که مذهب زرتشتی بلخ در آریانه نفوذ پیدا کرد ،
بالطبع ولایت جوار خود سیستان را متأثر ساخت ، و در عقاید قدیمه آریائی
که نوعی از بت پرستی بود تأثیر نفوذ نمود . در قرن شش قبل المیلاد ظهور دولت
هخامنشی های فارس و فتوحات کوردش مشهور ولایت سیستان را مثل سایر
ولایات افغانستان ضمیمه دولت هخامنشی نمود ، حتی دارا یوش ولایات سند
و پنجاب را نیز الحاق نمود .

در قرن سوم قبل المیلاد اسکندر یونانی هخامنشی ها را سقوط داده
و بر افغانستان مستولی شد ، از آن پس دولت یونانی باختر بر افغانستان حکومت
نموده و سیستان بالطبع جزء حکومت باختر بشمار میرفت . یکی از حکمرانهای
یونانی سیستان اتی ماکس پادشاه فاتح (۱۷۰ - ۱۴۰ ق . م) است از مسکوات
مقربین این پادشاه که بسیار زیبا و مقبول است فاتح بودن او واضح میشود
خرما که علامت فتح است دو سکه او نمایان بوده و پرو فیسرفوشه شرحی
راجع باین مطلب مینویسد . و پرو فیسر مذکور میگوید سکه این شهزاده را
شهزاده گان کورین نیز تقلید کرده اند ، کورین را بعلاقه سیستان منطبق دانسته اند .
نفوذ یونانیان باختر در سیستان ، نشر تمدن جدیدی نموده و سیستان را
رو به خروج سوق نمود . ولی دولت پارتها در قرن دوم قبل المیلاد قوت گرفته
و اسباب اختلال دولت یونانیان باختر گردیدند ، حکومت یونانی سیستان نیز
خاتمه یافته و موقه یا پارتها بر صفحات سیستان تسلطی قایل کرده ، حتی در جنوب
حوزه هلمند رود به تشکیل دولتی پرداختند . ولی بطوریکه فوشه مینویسد
این تسلط پارتها موقتی بوده و اهالی سیستان بسرعت از قید دولت پارت آزاد گردیده

و بقول بار تولد اسکائی ها در جنگهای که با پارتها نمود نداشتك هفتم (فرهاد دوم)
 با نشین مهرداد اول (۱۴۰ - ۱۲۵ ق . م) را در رزم گاه کشته و مملکت
 پارت را غارت کردند ، حتی از قول کوتشمید ثابت میکنند اینکه گویند مهرداد
 اول سلطنت خود را تا هندوستان بسط داد صحیح نیست ، بلکه این هجوم هندوستان
 از طرف اسکائی ها - که در تواریخ چین باسم (ملت سه) مشهور است بعمل
 آمده

کوشانی ها که در قرن اول قبل المیلاد در باختر ظهور کرده بودند ، در قرن
 اول بعد المیلاد سیستان را مثل سایر صفحات جنوب هندو کس بحکومت کوشانی
 ملحق نمودند. در قرن سوم میلادی دولت هیاطله جای کوشانی ها را در افغانستان
 گرفته و سیستان باطبع جزء حکومت هیاطله بحساب رفت. در قرن چهارم ساسانیان
 فارس قوتی گرفته و بسیستان دستی دراز کردند و نایب الحکومه های شان
 در اینجا حکومت مینمود. اما دولت هیاطله ها بزودی سیستان را دست برد نموده ،
 و شاهان فارس را مکرراً در محاربه مغلوب و منهزم کردند. بعد از انقراض
 دولت هیاطله در نصف قرن ششم انوشیروان شهروز سیستان را ضمیمه فارس
 ساخته ، و در تقسیمات مالکیه قسمت سیوم (جنوب مشرقی) مستملکه فارس
 قرار داد. این تسلط سیاسی در سیستان تا ظهور اسلام طول کشید .

در ازمه قبل الاسلام سیستان دارای مدنیت باختری یونان بود ، و در عهد
 کوشانیان صنعت و مذهب بودائی ها در صنعت یونان و مذهب زرتشت نفوذ
 و حلول نمود. زبان آریائی قدیم سیستان در طی این تصور است و تسلط الهیه
 یونان و هند و فارس آهسته آهسته از هم رفته ، و در دوره ساسانیان مقام خود را
 بزبان جدیدی گذاشت ، این زبان نوین وطنی را بنام سکزی حایا میشناسند .

زبان سکزی مثل السنه هروی و زابل از زبان آریائی افغانستان مشتق شده و با هم مربوط بودند . این زبان تا بسط زبان عرب در سیستان باقی و معمول بود .

ظهور عرب و اسلام باب يك تمدن جدیدی را در سیستان كشود ، و او را در دوره اسلام در مره و ولایات عمده و مترقی افغانستان بشمار آورد . اما اعراب در مملکت سیستان دوچار مقاومت های شدید اهالی گردیده و مدتی مصروف مبارزه بودند . مسلمین در سال ۲۳ هجری بقوماندانی عبدالله ابن عمر الخطاب رضی الله عنه ، سیستان را بعد از محاربات صعبی استیلا ، و شهر ذرنگ پایه تخت آنجا را مفتوح نمودند و ایر سیستان تسلیم اردوی عرب گردید . این تسلط عرب در سیستان تا ظهور دولت فوشنجی هرات (آل طاهر) طول کشید ولی هیچانهای ملی دایما بروز مینمود ، چنانکه در عهد خلافت حضرت عثمان رضی الله عنه سیستان سخا بشورید و اعراب با تحمل مشکلات برفع آن قادر شدند . در خلافت حضرت معاویه رض این انقلاب تکرار شد ، و زیاد بن ابوسیفان بزحمت آن را خاوش نمود . وقتا که خایمه یزید اموی در دمشق فوت شد سیستان مجدداً انقلاب کرد ، و سلم بن زیاد باطفاى آن پرداخت در عهدی که عبیده بن بکره حال حجاج یوسف در سیستان بود ، رتیل کابل (کابلشاه) سیستان و زابل (قندهار) را جزء کابل حساب کرده و خراج سیستان را از اعراب بلزداشته ، عربها بجنک پرداختند ، رتیل کابل حاکم عربی را مغلوب و سپه سالار ~~عسکری~~ آنها را اعدام نمود . حجاج بیست هزار عسکر بقیادت عبدالرحمن در مقابل رتیل سوق نمود . رتیل بعد از آنکه با عبدالرحمن صلح نمود ، پس از چند که او معزول و پسر اشعب بجایش منصوب گردید ، عبدالرحمن را با فوج زابل بدفع حجاج گسیل عراق نمود ، و این اردوی زابل پنجسال در مقابل

حجاج بجنید . رسید بعد از شکست عبدالرحمن باردیگر او را بافوج کابل بدفع والی عربی هرات سوق نمود ، وبعد از کمی او را باخود بکابل برد . طبری این محاربات را به تفصل ذکر میکند .

آخر الامر حجاج وفدی بدربار کابل فرستاده ، وانصراف خودش را از اخذ خراج سیستان و ذابل برای هفت سال تعهد نمود . قتیبه ژنرال زبردست وقایع مشهور عرب قرار داد حجاج را با رسیدن تجدید نمود . و رسیدن او را در محاربات ما و رالنهر معناه نذ . نمود ، ولی طاقت همین قتیبه سیستان را اشغال کرد . در اوایل قرن دویم هجری موقع ظهور ابو مسلم مشهور مروزی سیستان به ولات عباسی ها انتقال نمود ، و در اواخر همان قرن از دربار هارون الرشید جزء ولایات خراسان بجا گیر مامون پسر او اعطا گردید . بعد از آنکه شاهان طاهری فوشنج به استقلال خراسان پرداختند ، سیستان جزء حکومت آریاه شده ، و سوائی آموزش همزه سیستانی در عهد دوات طلحه بن طاهر دیگر انقلابی واقع نس .

در قرن سیود هجری خانواده معروف صفاریها در سیستان ظهور نمود ، و یعقوب پسر ایت ، درهم بن نصر بن رافع بن لیث بن نصر سیار والی سیستان را طرد و تبعید نمود ، صالح و نصر پسران درهم نیز به رسیدن کابل پناه بردند ، یعقوب بعد از تصرف سیستان نائب الحکومه طاهریان را اهرات براند و امیر محمد طاهری ، فوشنج پایه تخت آل طاهر را گذاشته به نیشاپور پایه تخت دومی طاهریان پناه برد . یعقوب متعاقباً بخارستان و یاجتر و رابل و کابل را اشغال نموده به فارس مستولی شد ، عمر و برادر یعقوب لوای اصفهان ، کرمان ، ماورالنهر را از دربار بغداد حاصل نمود . سیستان و پایه تخت اوزرنج درین عهد مدارج ترقی را سیر مینمود . اگرچه عمرو صفاری در محاربه با سامانیان بلخی

مغلوب و مقید و بالاخره در زندان بغداد جان داد ، ولی خانواده و اخلاف صفاریان از آن بعد تا قرن دهم هجری بصفت ریاست در سیستان باقی و پایدار بودند ، و اگر درین میانه بعضاً بنحسب خانواده صفار مربوط نبودند هم از حسن شهرت آنخاندان قدیم استفاده کرده و خود را باین سلسله منسوب نموده اند .

در طی این مدت سلطنت های مقتدره ساپره به سیستان استیلا کردند ، ولی رو بهم رفته حکومت داخلی را بهمان منسوبین خاندان صفار باقی گذاشتند ، و یا منسوبین این سلسله خود شوریده و زمام ریاست را در دست گرفتند . در دوره سامانی ها ، عمر و ثانی و خلف بن احمد حکمرانهای سیستان از همین قبیل و موخر الذکر بودند . خلف را سلطان غزنی محمود در زندان هندوستان مقید داشت تا مجرد ، یاقوت عظمت مقام علمی و مملکتداری این شاه سیستانی را تذکر میدهد . در قرن پنجم که زمانه فتور غزنویان بود سلاجقه خراسان بر سیستان استیلا کردند . در عهد سنجر سلجوقی (قرن شش) حکمران سیستان طا هر بن محمد از اخلاف خلف صفاری بود ، و در فتنه حشم غزنم ملک شمس الدین محمد یکی از شاهان همین سلسله صفاری بود که سیستان را از آن بلیه محفوظ نگه داشت . خطبه سلاطین غور در عهد حکمرانی ملک تاج الدین سیستانی در سیستان خوانده شد .

سیلاب مغول در عهد حکومت نصیره الدین شاه سیستانی سر از بر گردیده و در سال ۶۱۷ ه = ۱۲۲۲ ع سیستان را خراب کردند و در سال ۱۲۲۹ با لقطع مسخر ساختند . تاریخ سیستان در دوره مغول تاریک است ، جز اینکه میتوان فهمید هنوز شاهان بومی در آنجا ریاست داشتند ، چنانیکه در هجوم امیر تیمور کورکان سیستان (قرن نهم هجری) پادشاه بومی فرام ملک جلال الدین بود که به تیمور تسلیم شد ، و پادشاه بومی سیستان مرکزی ملک

قطب‌الدین مغلوب تیمور گردیده ، و شهر جلال آباد پایه تخت سیستان خراب شد . (۱) صاحب تاریخ حبیب‌السیر از قول ملك شاه بچی حکمران بومی سیستان معاصر سلطان حسین مرزا شهریار هرات ، قصه میکند که او خود را از احفاد صفاریان شمار میکرد .

در نصف دوم قرن هشتم هجری هنگام هجوم ابوالقاسم بابر مرزای شاهرخی گورکانی بسیستان حکمران بومی آنجا شاه حسین بن ملك علی بود که بدست یکی از ملازمانش بقتل رسید . در اوایل قرن دهم حکمران بومی سیستان ملك شاه محمد بن شاه بچی معاصر شاه اسمعیل صفوی بود و در همان قرن صفویهای فارس برسیستان استیلا کرده ، و بنیاد امرای بومی را در باختند .

در قرن ۱۲ هجری دولت قندهار سیستان را اردولت فارس مسترد کرده ، و کرمانرا الحاق نمودند ، و متعاقباً بر مملکت فارس استیلا و به تشکیل دولت افغانی در آنجا پرداختند . نادرشاه ترکمان در همان قرن سیستانرا مثل سایر ولایات افغانستان اشغال و ضمیمه فارس نمود ، ولی بلافاصله در همان قرن دولت ابدالیه قندهار در عهد سلطنت احمدشاه بابای بزرگ سیستانرا مثل خراسان بافغانستان مسترد و ملحق ساخت . در اواخر دوره سلطنت سدوزائی و اوایل ظهور دولت محمد زائیه افغانستان ، فارسی‌ها قسمتهای غربی سیستانرا آهسته آهسته اشغال کردند و طاقت مسئله به نزاع دولین افغان و فارس منجر شد . بالاخره بحکمیت کمیسون سرحدی انگلیزها در ۱۸۷۲ مسیحی سیستان کزونی که قسمت کوچکی از سیستان قدیم بود - بین افغانستان و فارس تقسیم شد ، و ضمناً فارسی‌ها توانستند بمعاونت انگلیس‌ها قسمت بهتر آن را تصاحب نمایند .

(۱) جلال آباد را بعضی ها در جای زرین نوشته اند و آن را دو ساله نیز خوانده اند .

دوره اسلام زبان سکزی را در سیستان متروک نموده ، و زبان علمی و ادبی آنجا زبان عربی قرار گرفت . و مؤلفین بزرگی زبان عربی بوجود رسید .
 مهذا زبان عرب نمیتوانست بکلی زبان ملی سیستان گردد ، لهذا زبان نوین فارسی افغانستان با اندر ریج زبان ملی آنسرزمین گردید ، و بسی شعرا و مؤلفینی درین زبان ظهور نمود .

در مرور این اعصار اختلاط نسلی در سیستان وقوع یافت و این اختلاط عبارت بود از آمیزش طوایف بلوچ و سربندی و فارسی و کیانیان . با اینراتب محققین اروپا ، اهالی سیستان را مثل طوایف پشمیدیهایی هرات ، از صاف ترین نژاد آریین های افغانستان حساب می کنند و مسیواوایسون این مقوله را تأیید مینمایند .
 سیستان در دوره اسلام ، مراتب تمدن و ترقی علمی و عقلانی را باصفوت و صراحت اخلاق طی نمود ، و این مطلب از آثار عمرانات و مشاهیر علمی و ادبی آنها بوضاحت آشکار است . یاقوت حموی بعلاوه شجاعت ، بسی از محاسن اخلاقی اهل سیستان تمجید میکند . واقعاً در عهدیکه اغراض سیاسیون جاه طلب عرب سبب شد ، که در منابر مسلمین شرق و غرب ، حتی در مساجد حرمین شریفین ، به نسبت حضرت علی رضی الله عنه نظراً گفته شود . درین میانه تنها اهالی مذهب حنفی مذهب سیستان بود ، که برمسبب این متولات ناجایز و ننگین ، بادیده حقارت نگریست ، و جبراً در مملکت خود از شیوع آن جوانمردانه جلو گیری نمودند .

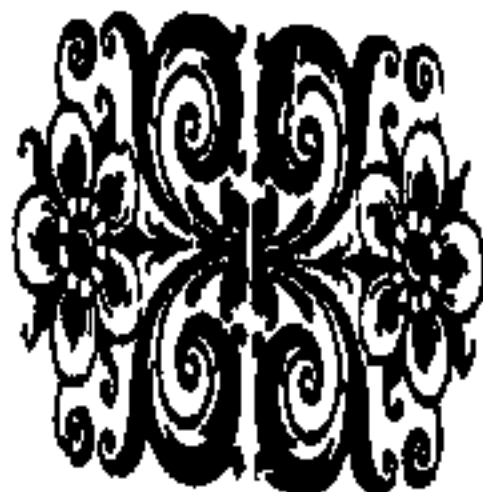
علی ای التقادیر ولایت سیستان یکی از ولایات عمده و تاریخی افغانستان بوده ، و رجال عالی مقام او درردیف مشاهیر علمی و اولی مملکت افغانستان قرار دارند و ازان جمله اینهاستند : - ابوحاتم اسی عالم متبحر و صاحب تصانیف متعدده .

ابی حاتم محمد بن حسیبا بستی عالم اجل و دارای تالیفات عدیده . الخطابی ابوسلمیان
 احمد بن محمد بستی عالم متبحر . ابوالفتح علی بن محمد بن حسن بستی شاعر ماهر
 و نویسنده زبردست . اسحاق بن ابراهیم بن اسمعیل ابواحمد قاضی بستی فقیه
 و محدث مشهور . ابا احمد اسحاق بن ابراهیم القاضی مفسر و محدث معروف .
 ابا الحسن محمد بن عبدالله بن جنید بستی فقیه و محدث بزرگ . ابوالفتح بستی
 شاعر معروف . شمس الدین بستی شاعر شیوا بیان . ابونصر فراهی مشهور .
 محسن فراهی شاعر شیرین بیان . علامعین فراهی صاحب تصنیفات عدیده .
 مرزا بر خوردار ترکان فراهی صاحب کتاب مشهور شمس و قهقهه . مجد الدین فراهی
 صاحب گنج اللغات و حلل مطرز . عطا ملک جوینی صاحب تاریخ جهانگشا ،
 شمس الدین محمد صاحب دیوان وزیر معروف دوره هلاکو و آبا قآن بهاو الدین
 محمد جوینی عامل معروف هلاکوئیان . امام الحرمین جوینی استاد امام محمد غزالی
 مروزی . دعلج بن احمد دعلج السجستانی صوفی معروف . ابوداؤد سنایان ابن
 الاشبث بن اسحاق السجستانی فقیه مشهور . احمد عبد الجلیل السجزی ار مشاهیر
 منجمین و ریاضین قرن چهار هجری (٢٩ کتب مؤلفه او در مکاتب اروپا
 موجود است) ابوبکر عبدالله سجستانی فقیه و محدث بزرگ . امام یحیی بن
 عمار سجستانی عالم و صوفی مشهور . خلیدت السجستانی صاحب تاریخ آل محمد .
 زین الدین و جلال الدین شعرای مشهور سیستانی . استاد فرخی معروف سیستانی .
 استاد ابوالفرج سجزی شاعر مشهور و استاد عنصری بلخی . شیخ سعد الدین
 حموی سیستانی صوفی معروف و دارای تالیفات متعدده . ابوسلمیان منطقی سجستانی
 عالم و ریاضی دان دوره متوکل عباسی . قاضی احمد لاسر سیستانی عالم متبحر
 و مصنف قرن چهارم هجری . طبیعی و عاشقی شعرای شیوا بیان سیستانی و امثالها .

یاد آوری

از مشترکین عظامی که تا حال وجه بدل اشتراك این مجله را پرداخته اند متنی است که مبلغ اشتراك خود شانرا بخزانه جات محلی پرداخته رسید عوض معاوضه بامستقیماً پول بخود دفتر مجله ارسال و رسید حاصل داشته زاید ازین ما را بانظار نگذارند .

دفتر مجله کابل



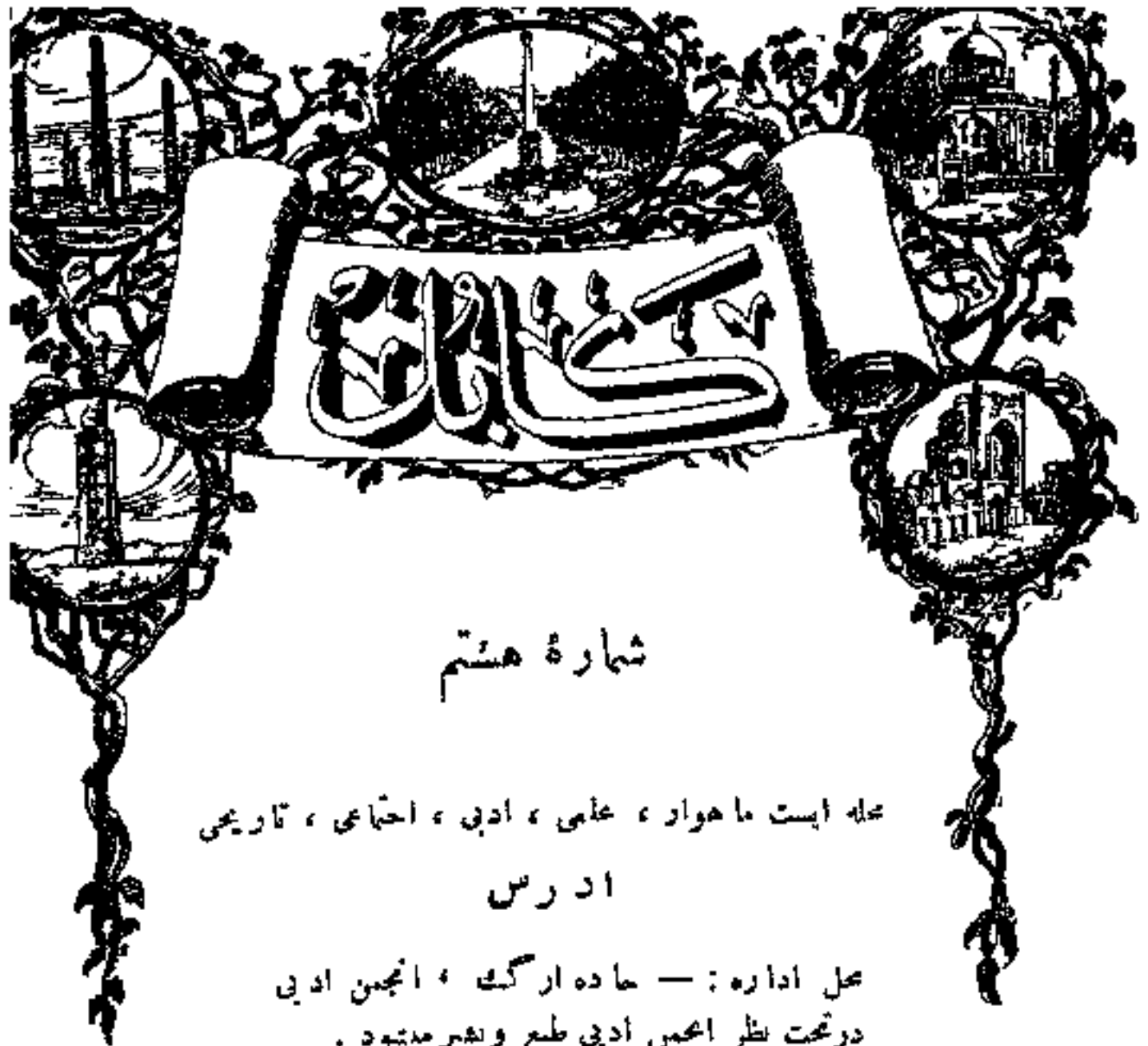
یاد آوری و پیشنهاد

۰۱۰۰

المحسن ادبی حفظ و تدوین لغات و اصطلاحات مخصوصه زبان افغانی و فارسی
کوهستانی و طس را در نظر دارد .

هموطنانیکه بمقصد خدمت بران و ادبیات ملی المحسن ادبی را درین راه کمک
رده و وقتاً فوقتاً بکمقدار لغات و اصطلاحات وطنی را اعم از افغانی یا فارسی
مطابق قواعد اصده زبان متعارفی ملی نوده و بیس نویسندگان فعلی معمول
تعارفی باشد ترتیب داده و بیس المحسن اهدا فرمایند متشکراً رسم یاد کا
علاوه اظهار قدرته اسی بکدوره محله کابل را یگان باها تقدیم حواهد شد .





شماره هشتم

مجله است ماهوار ، علمی ، ادبی ، اجتماعی ، تاریخی
ادرس

محل اداره : — حاده ارگک ، انجمن ادبی
در تحت نظر انجمن ادبی طبع و نشر میشود .
مخابرات نا انجمن است .

عنوان تلگرافی : — کابل ، انجمن
اشتراک سالانه

۱۲ افضائی

۱۴ د

نیم پوندا انگلیسی

رایگان

نصف قیمت

کابل

ولایات داخله

» خارجه

[طلبه معارف وطن که حاضر عمره های ۱ ، ۲ ، ۳
باشد و کسانی که کمک علمی مینمایند

سائر طلبه معارف وطن

فهرست هند و جات

| نمبره | مضمون | نویسنده | صفحه |
|-------|-----------------------------|---|---------|
| ۱ : | زندگی و قرن حاضر | محمد امیرحان مدنی زاده | ۶ الی ۷ |
| ۲ : | احلاقیات | آقای علام خیلائی خان اعظمی | ۲ و ۱۱ |
| ۳ : | حبلی غر جستانی | آقای سرور گویا | ۱۱ و ۱۵ |
| ۴ : | سکوئی | جات مستعی | ۱۶ و ۱۸ |
| ۵ : | فاریاب و ظهیر | آقای اعظمی | ۱۸ و ۲۲ |
| ۶ : | یادی از مصلائی عزیزی | شهراده احمد علیحان درانی | ۲۳ و ۲۸ |
| ۷ : | از مشاهیر تاریخی رجال وطن | آقای اعظمی | ۲۸ و ۳۲ |
| ۸ : | اسلام و کشف امریکه | اقباس و ترجمه شهرزاده احمد علیحان درانی | ۳۳ و ۳۸ |
| ۹ : | کوشش | محمد سرور خان صبا | ۳۹ و ۴۰ |
| ۱۰ : | افغانستان و نگاهی بتاریخ آن | آقای میر علام محمد خان | ۴۱ و ۵۸ |
| ۱۱ : | فصلای فرا موش شده | نقلم آقای عبداللہ خان امان نویس | ۵۹ و ۶۰ |
| ۱۲ : | تصاویر ۲ | | |





پاک قسمت از مسطره داخل سالار شورای مل
کابل